



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۵/۰۴



محمد محق

ما و میراث فکری گذشتگان، دنباله روی یا اندیشه ورزی

قسمت چهارم

پاسخ به ایراد های برخی از دوستان سلفی

روایت حدیث با دو قرن فاصله‌ی زمانی:

عبد الحسین زرین کوب کتابی دارد به نام دو قرن سکوت، که در آن به دوره‌ای از گسست فرهنگی دو قرن نخست در منطقه‌ی ما پرداخته و شرح داده است که چرا در این مدت در محیطی که مربوط به امپراطوری فارس بود آثار علمی و فرهنگی تولید نشد. به عکس آن، و با اقتباس از تعبیر زرین کوب، در بررسی تاریخ علم حدیث دو قرن نخست دوره‌ای پر از تولید بود، و این همان دوره‌ی سرنوشت ساز در تاریخ علم حدیث است، که پس از آن دوره‌ی نگارش و تالیف کتاب های مشهور حدیث فرا می رسد. فاصله میان زمان رحلت پیامبر اسلام و زمان تالیف کتاب های مشهور حدیث، به شمول صحاح سته بین دو صد تا دو صد و پنجاه سال است. آنچه به نام حدیث می شناسیم در این دوره‌ی طولانی پر آشوب عمدتاً از طریق حفظ در سینه ها یا جزوه های غیر معیاری از این دست به آن دست شده و سپس در این کتاب ها گردآوری شده است، و به سادگی می توان دانست که ثبت روایات پس از چنین دوره‌ی پر پیچ و خمی با چه دشواری هایی رو به رو بوده و به چه پیمانانه پرسش و تردید به دنبال داشته است از باب مثال، در شرایط امروز که امکانات به مراتب بیشتری در اختیار داریم، تصور کنید که دو صد و پنجاه سال قبل از امروز، سخنی، یا سخنانی، از سوی یک شخصیت دینی یا سیاسی گفته شده باشد، مثلاً در زمان احمد شاه درانی در افغانستان یا آقا محمد خان قاجار در ایران، یا محمد علی پاشا در مصر، یا سلطان سلیم در ترکیه، و این سخن در این مدت در کتاب مشخصی هم ثبت نشده باشد، و در تمام این دوران از سینه‌ای به سینه‌ای انتقال یافته باشد، و امروز کسی آن را به کتابی به ثبت برساند، چقدر می توان مطمئن شد که آن سخن از این پیچ و خم تاریخی به سلامت گذشته، و بدون آن که در لفظ آن تصرفی شده و یا در معنای آن تغییری آمده باشد به دست مولف امروزی قرار گرفته و او آن را ثبت کرده باشد؟ داستان کتاب های حدیث چیزی شبیه این است. این در حالی است که در هر طبقه، یعنی در سطح هر راوی در هر نسل، احتمال خطا یا تصرف وجود دارد. حتی یک آدم از جوانی تا پیری دچار فراموشی می شود و روایت یک سخن به عین ترتیب برایش دشوار است. به یک مثال در این زمینه توجه کنید: "ابو هریره از پیامبر اسلام روایت کرده که او گفته است: همانا سه چیز بد شگون است، خانه، زن و اسپ" حضرت عایشه که این را شنید گفت: "ابو هریره درست به حفظ نسپرده است، او در حالی داخل شد که پیامبر خدا (ص) می گفت: خداوند یهودیان را بکشد که گفته اند سه چیز بد شگون است: خانه، زن و اسپ." (فتح المنعم شرح مسلم، ۸، ۶۲۲) وقتی در همان طبقه‌ی اول حدیث، یعنی عصر صحابه چنین اتفاقاتی افتاده باشد، این را ضرب بزنید به چندین طبقه‌ی دیگر که در خلال دو صد سال این روایت ها را دست به دست کرده اند!

در محدوده‌ی زمانی ای به درازی دو صد تا دو صد و پنجاه سال، ماشین عظیمی، به وسعت چندین کشور، به کار افتاد که هزاران نفر با انگیزه های مختلف به پیچ و مهره‌ی آن تبدیل شدند، و در این فاصله میلیون ها روایت به نام حدیث پیامبر ساخته و پخش شد. یحیی بن معین، یکی از بزرگان علم حدیث و از معاصران امام احمد بن حنبل گفته است: "کتبت بیدی الف الف حدیث" (تهذیب الکمال، ۱۰۲۲) یعنی به دست خودم یک میلیون حدیث را نوشتم. یکی

د پانو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

از بزرگان اهل حدیث به نام ابو زرعه گفته است که یک ملیون روایت در اختیار احمد بن حنبل داشته است. برخی دیگر گفته اند که امام احمد کتاب مسند خود را که شامل نزدیک به چهل هزار روایت است از میان هفت صد هزار روایت انتخاب کرده است. هم چنان ششصد هزار حدیث در دسترس بخاری بود و او گفته است کتاب صحیح خود را از میان آن ها انتخاب کرده است. در باره صحیح مسلم هم گفته می شود که احادیث آن از میان سیصد هزار روایت انتخاب شده است. مسلم در مقدمه صحیح خود روایت می کند که تنها یک شخص به نام جابر بن یزید می گفته است: "در نزد من هفتاد هزار حدیث از ابی جعفر از پیامبر اسلام است." (صحیح مسلم، ۱، ۲۰) این در حالی است که اکثریت قریب به اتفاق احادیث متعلق به ده سال آخر عمر پیامبر اسلام، یعنی دوران مدینه است، و همه می دانیم که ایشان تمام این ده سال را مشغول تعلیم و تدریس احادیث نبود، بلکه بیشتر وقت شان صرف غزوات، تدبیر امور مدینه، و در کنار آن پرداختن به امور زندگی طبیعی مانند رسیدگی به همسران، استقبال از مهمانان و نمایندگی قبایل، و مانند اینها می شد. ایشان در این مدت زمان محدود چقدر سخن رهنمودی و آموزشی گفته است و چه مقدار از آن سخنان می توانسته است محفوظ بماند؟

در اینجا سخن از متهم ساختن محدثانی مانند بخاری و مسلم و ترمذی و ابن حنبل و دیگران نیست که گویا آنان این احادیث را جعل کرده اند. هیچ کس زحمت و تلاش این بزرگان را برای پالایش روایات انکار نمی کند. در میان جماعت بزرگی که به کار حدیث روی آورده بودند، برخی نخبگان و پژوهش گرانی بودند که زحمت فراوانی برای تفکیک روایات قوی و ضعیف کشیدند. آنان روش هایی را ابداع کردند که به کمک آنها به سنجش روایات ها بپردازند و درست و نادرست آنها را از هم باز شناسند. در نتیجه تلاش آنان، دانش هایی به مرور زمان و در طی چند سده شکل گرفت، که امروزه "علوم الحدیث" یعنی دانش های مرتبط با احادیث و روایات ها، نامیده می شود. این علوم را یکی از متخصصان این رشته به نام ابن صلاح در کتاب مشهورش به نام "مقدمه" شصت و پنج تا دانسته است. اما بررسی دقیق نشان می دهد که در این زمینه تکلف صورت گرفته و بسیاری از آنها دانش های مستقلی نیستند، و در حقیقت از مباحث مربوط به حدیث هستند مانند غریب الحدیث، ناسخ و منسوخ احادیث و... در بین آنها چند دانش که مهمتر است یکی مصطلح الحدیث است که وظیفه اش ترمینالوژی و تعریف اصطلاحات خاص مربوط به احادیث و روایت هاست، دوم علم رجال که بیان زندگینام روایان را به عهده دارد، سوم علم جرح و تعدیل که خصوصیات هر راوی بر پایه نظرات محدثان بزرگ و درجه اعتبار وی را می سنجد، چهارم علم علل که آسیبهای مرتبط به روایت ها را بررسی می کند. رویهمرفته تلاش محدثان بزرگ برای روشمند کردن علوم مربوط به حدیث تلاش قابل قدری است، و یکی از ابداعات ارزشمند در تاریخ تمدن اسلامی به شمار می رود، و ما همه از این بابت مدیون ایشان هستیم. با این هم آن تلاش ها به عنوان تلاشی انسانی از کاستی هایی رنج می برد، و همیشه ایراد هایی بر آنها وارد بوده است، و ممکن نبود از آن طریق راهی پیدا شود که به صورت قطعی و یقینی دانسته شود که کدام احادیث بدون هیچ تردیدی سخن پیامبر اسلام است. از همین رو از نظر اکثریت علما، به ویژه فقها و اصولیین، روایت هایی که از نظر این محدثان صحیح و معتبر شناخته می شوند، از سطح ظنی الثبوت بالاتر نمی روند. در اینجا، بحث و گفتگو بر سر دو موضوع اساسی است یکی شرایط پیچیده ای که بیش از دو قرن طول کشید و به شیوع بی حد و حصر احادیث و روایات ساختگی انجامید، و دوم روش و منهجی است که اهل حدیث برای صحیح خواندن احادیث در پیش گرفته بودند. دوستان سلفی که فاقد نگرش تاریخی هستند، و در نتیجه آن توجه چندانی به نقش عواملی مانند سیاست و فرهنگ و اقتصاد، و کشمکش های تباری و تضاد منافع طبقاتی و مانند اینها ندارند، عصر سلف را عصری طلایی و فوق بشری جلوه می دهند، و روش اهل حدیث را هم روشی بی عیب معرفی می کنند که کسی حق ندارد در کار آنان تشکیک کند، و اگر کسی تردیدی در کار آنان آورد به آسانی متهم به دین ستیزی شده و بدتر از مستشرقین خوانده می شود.

اهل حدیث مانند صاحبان دیگر تخصص ها و رشته های علمی بودند، که هم احتمال خطا در کارشان وجود داشت، و هم از نظر منش و روش ضعف های سایر انسان ها را داشتند. همچنانکه افراد بسیار شایسته در میان شان وجود داشتند، افرادی با کاستی های متعارف انسانی هم در میان شان فراوان بودند. مراجعه به علم رجال ما را با پهنه وسیع این امر آشنا می کند، و نشان می دهد که حتی افراد شایسته شان هم در موقعیت هایی دچار ضعف های بشری متعارف می شدند؛ و در دآوری های شان در باره روایان از جانبداری به دور نبودند، و اگر مثلاً با کسی مخالف می شدند از به کار بردن کلمات خبیث، کذاب و دجال در حق وی ابایی نداشتند. امام مالک در حق محمد بن اسحاق، صاحب مهم ترین کتاب سیره نبوی و یکی از چند مرجع عمده در باره تاریخ صدر اسلام، می گفت "دجال من الدجاله" یعنی او دجالی از دجال هاست. ابن اسحاق نیز هنگامیکه شنید او کتاب مؤطا را تالیف کرده است گفت: "آنتونی به، فأنا بیطاره" یعنی "کتابش را به من بیاورید [تا بر رسی اش کنم] زیرا من طبیب چار پا یانم!" حتی در میان خود محدثان بزرگ که در یک جبهه قرار داشتند نیز اختلاف سلیقه به درستی می انجامید، چنانکه مسلم در مقدمه صحیح خود روش بخاری را در باره احادیث "معنعن" فساد در قول و سوء رویه می خواند. حتی امام مالک که از بزرگان اهل حدیث بود، وقتی عمل به حدیث "اللبعان بالخیار" را ترک کرد، یکی از بزرگان اهل حدیث به نام ابن ابی ذئب گفت: "یستتاب مالک و إلا ضربت عنقه" (العلل لاحمد بن حنبل، ۱، ۱۹۳) یعنی "باید مالک را

به خاطر این کارش توبه داد، و اگر توبه نکرد باید گردنش را زد!" این تشدد مخصوص ابن ابی ذئب نبود، ترمذی روایت کرده است که یکی دیگر از بزرگان اهل حدیث به نام وکیع، که استاد امام شافعی بود، روایتی را در باره ی زخمی کردن شتر قربانی در حج، برای یکی از اهل رأی گفت، و او گفت که ابو حنیفه به مانند ابراهیم نخعی به این نظر است که این کار مُثله کردن حیوان (و در نتیجه ناروا) است. راوی می گوید: "فرأیت وکیعا غضب غضبا شديداً، و قال: أقول لك قال رسول الله صلى الله عليه وسلم و تقول قال إبراهيم، ما أحقك بأن تحبس ثم لا تخرج حتى تنزع عن قولك هذا" (سنن ترمذی، ۳، ۲۴۰) یعنی: "دیدم که وکیع به شدت خشمگین شد و گفت من می گویم پیامبر خدا (ص) گفته است و تو می گویی ابراهیم گفته است. تو واقعا سزاوار هستی که به زندان افکنده شوی و تا از این سخنت کاملاً دست نکشیده‌ای در زندان بمانی." در اثر حادثه‌ی محنه، امام احمد بن حنبل با یحیی بن معین، که محدثی بزرگ در سطح خود او بود، مقاطعه کرده بود و با وی سخن نمی گفت، به علت اینکه او همانند او در برابر نظریه‌ی مخلوق بودن قرآن موضع نگرفته بود.

با توجه به حقایق تاریخی بیشمار در باره ی اهل حدیث و به ویژه تشددشان در برابر دیگران، تراشیدن چهره‌ی قدیس مآبانه و فوق بشری از آنان، و فوق نقد قرار دادن عمل آنان هیچ توجیه معقولی ندارد. کار آنان همان قدر قابل نقد است که کار فقیهان و متکلمان و نظریه پردازان دیگر تخصص ها.

تردید در روش و کار اهل حدیث به این معنا نیست که همه‌ی روایت های موجود در کتاب های حدیث بی اعتبار یا ساختگی هستند، زیرا روایت های ارزشمندی به ویژه در زمینه‌ی اخلاق وجود دارد که گنجینه‌های گرانبها به شمار می‌رود، و حتی اگر سخنان پیامبر اسلام نمی بود، یا نباشد، باز هم توصیه های اخلاقی کم نظیری است و دلیلی بر تردید در آنها نیست. بخشی از احادیث نیز در مورد عبادات است که اشکالات عمده‌ای در پی ندارد. اما برخی روایت ها که در زمینه‌ی عقیده، یا در زمینه‌ی حلال و حرام و یا در زمینه‌ی هایی است که با علم و عقل در تضاد قرار می‌گیرد، همیشه از سوی فقهای اهل رأی محل مناقشه بوده است. تردیدی که بر کلیت روش اهل حدیث مطرح است به این معنا است که اثبات یقینی اینکه روایت‌های موجود سخنان قطعی پیامبر اسلام باشند به هیچ روی امکان پذیر نیست، و به همین جهت علما به آنها ظنی الثبوت می‌گویند. نقطه‌ی مرکزی اختلاف نظر میان اهل رأی و اهل حدیث، یا حنفی و سلفی در عصر حاضر، این است که نباید روایت‌های ظنی الثبوت را به مثابه روایت‌های قطعی الثبوت تلقی کرد، و تردید در آنها را مخالفت با حکم خدا و پیامبر دانست. روایتی که خودش در ذات خود ظنی است، چه گونه میتواند مبنای احکام قطعی شود و بر اساس آنها سرنوشت جان و زندگی مردم تعیین شود. اگر این گره گشوده شود بخشی عمده از مشکل موجود میان فرقه های مسلمان حل شده، و بخشی از مشکلات امروز جوامع مسلمان نیز گشوده خواهد شد.

وقتی سخنی از نظر سندیت و اثبات نسبت آن به گوینده در مرز ظن قرار گرفت، به هیچ صورت نمیتوان آن را سخن قطعی او خواند، بلکه فقط میتوان احتمال داد که آن سخن از آن او باشد، همچنانکه احتمال دارد از آن او نباشد. وقتی سخنی ظنی الثبوت باشد، هر دو احتمال در مرز پنجاه-پنجاه است، اما اگر قراین ایجابی یا سلبی دیگری پیدا شد درجه‌ی یک احتمال بالاتر می‌رود و درجه‌ی احتمال دیگر کاهش می‌یابد. قراین ایجابی مانند مطابقت با قرآن مجید، مطابقت با احادیث معتبر دیگر، مطابقت با مسلمات تاریخی، مطابقت با مسلمات عقلی و علمی و مانند اینها. قراین سلبی مانند مخالفت مستقیم یا ضمنی با آیات قرآن، تضاد با احادیث معتبر تر، تضاد با مسلمات تاریخی، تضاد با امور عقلی، ورود اصطلاحات تخصصی که پسانتر رایج شده است، شایبه‌ی تالیف مطالب فرقه‌ای که در دوره های بعدی پیش آمده است، و مانند اینها. اما وجود قراین نیز آنچه را که در اصل خود ظنی الثبوت است تبدیل به قطعی الثبوت نمیکند، تنها احتمال صحت آن را بالاتر می‌برد، نه این که همه‌ی احتمالات دیگر را منتفی گرداند. پرسش اساسی اهل رأی از اهل حدیث این است که آیا میتوانید این روایات را، با این همه اما و اگر، روایات قطعی الثبوت بدانید؟ همه‌ی علما میدانند که جواب این پرسش منفی است.

اهل حدیث با ابداع اصطلاح "صحیح" به معنای خاص و اطلاق این اصطلاح بر پاره‌ای از روایات به سلیقه‌ی خود، روشی ساخته اند که هر کس تخصصی در این زمینه ها نداشته باشد با شنیدن این کلمه مرعوب شود. آنان ایهام میکنند که صحیح یعنی آنچه نسبتش به پیامبر (ص) به ثبوت رسیده است، در حالی که صحیح یعنی آنچه سلسله راویان آن از نظر اهل حدیث درست است. درست بودن از نظر اهل حدیث به هیچ صورت به معنای درست بودن از نظر متخصصان دیگر رشته ها نیست، و گر نه آنهمه اختلاف میان اهل حدیث و اهل رأی به میان نمی آمد و آن دعوی تاریخی عریض و طویل به راه نمی افتاد. برخی از روایت هایی که محدثان به آنها روایت صحیح می گفتند، در زمان امام ابو حنیفه و برخی مجتهدان دیگر به عنوان حدیث صحیح شناخته نمیشد، و اساساً فقهای اهل رأی روش اهل حدیث را چندان معتبر نمی دانستند تا صحیح خواندن آنها را جدی بگیرند. این یک تحول تاریخی مربوط به سده های بعدی است که علمای احناف تسلیم روش اهل حدیث شدند، و نظر محدثان را در باره‌ی صحیح خواندن احادیث مبنای کار خود قرار دادند و آن مناقشه‌ی تاریخی بزرگ اهل رأی با آنان را کنار گذاشتند. این کار عقب نشینی از موضع اهل رأی به نفع اهل حدیث بود.

آنچه سبب تردید در روایت‌ها می‌شد اول این بود که نسبت آن‌ها به پیامبر اکرم قطعی نیست، و حتی اگر اصل روایت درست باشد ولی روایت بالمعنی باشد و نه روایت باللفظ، روایت بالمعنی برداشت راوی از سخن گوینده است نه اصل سخن او. علاوه بر آن، یکی از اشکالات عمده‌ی کار محدثان این بود که، بر خلاف مورخان، سیاق تاریخی حوادث را اهمیت نمی‌دادند، و اکثریت وسیع روایت‌های به نام حدیث به شکل بریده از سیاق، و به اصطلاح امروزیان Out of Context روایت شده است، و به اصطلاح محدثان "شان ورود" آنها را نمی‌دانیم. روایتی که، به اصطلاح محدثان، بریده از "ملابسات" خود روایت شود دلالت آن یکسان نیست با روایتی که زمینه‌ی صدور آن معلوم است. از آن مهمتر این است که دلالت کلام بر معنایش تنها به کمک الفاظ و قواعد گرامری نیست، حتی اگر سالم و بی نقص هم روایت شود، بلکه قراین زنده، از جمله زبان بدن، لحن کلام، و نیز صحنه‌ی صدور سخن، کمک فراوانی به فهم مقصود گوینده می‌کند. هنگامی که آن سخن به شکل متنی گفتماری روایت می‌شود امکان بازسازی آن صحنه و امکان نقل زبان بدن گوینده نیست، و در نتیجه، آن روایت حتی اگر کامل هم روایت شده باشد باز هم ناقص روایت شده است. بر این بیفزایید گذشت زمان بر یک حادثه و دست به دست شدن آن از یک نفر به نفر دیگر، و از یک نسل به نسل دیگر، و از یک منطقه به منطقه دیگر و از یک فرهنگ به فرهنگ دیگر که چقدر بر تغییر معنا تاثیر دارد. اهل حدیث به این ایرادها اعتنایی نکرده و با بسیار افتخار و غرور می‌گویند که جهابذه، یعنی محدثان ماهر، این توانایی را داشتند که موی را از خمیر بکشند و اجازه ندهند روایت‌های ساختگی وارد کتاب‌های حدیث شود، و آنان توانستند روایت‌های صحیح را بدون کم و کاست به ثبت برسانند. اما بررسی واقعیت‌های تاریخی نشان می‌دهد که موضوع به این سادگی نیست، و گاهی روایت‌هایی از نظر آنان به عنوان صحیح گذشته است که یا با مسلمات علمی در تعارض است و یا حتی با قرآن مجید. مثلاً حدیثی در بخاری می‌گوید: "پیامبر خدا، که درود و سلام خدا بر او باد، به ابوذری {غفاری} هنگامی که خورشید غروب کرد گفت آیا میدانی که خورشید به کجا می‌رود؟ گفتیم: خدا و پیامبرش بهتر میدانند. گفت همانا خورشید می‌رود تا به زیر عرش سجده کند، و اجازه بگیرد {که دو باره طلوع کند} و به آن اجازه داده می‌شود، و ممکن است سجده کند و از او پذیرفته نشود، و اجازه بگیرد اما برایش اجازه داده نشود، و بلکه گفته شود که پس برگرد به همان جا که آمده‌ای، که آن گاه از طرف مغرب طلوع خواهد کرد." (صحیح بخاری، ۴، ۱۰۷) این را امروزه همه‌ی ما میدانیم که خورشید روزانه غروب نمی‌کند، بلکه در اثر چرخش زمین برای ساکنان هر منطقه به شکل غروب به نظر می‌رسد، و اصلاً غروبی در کار نیست، و رفتن به زیر عرش هم در میان نیست، زیرا عرش خدا مادی نیست که خورشید برود به زیرش، (البته از نظر سلفی‌ها و اهل حدیث مادی بودن عرش خدا محتمل است و مکان داشتن خود خدا در آسمان هم بخشی از عقیده است!) و از آن مهمتر این که اکتشافات علمی امروز نشان می‌دهد که صدها میلیارد کهکشان در این کاینات وجود دارد و در هر کهکشان صدها میلیارد خورشید وجود دارد، و در تمام جهان یک خورشید نیست که قرار باشد به زیر عرش برود. یا حدیثی که در صحیح مسلم، مسند احمد، صحیح ابن خزیمه، مسند ابن یعلی و معجم اوسط طبرانی در باره‌ی خلقت زمین و نور و حیوانات و غیره در هفت روز آمده است، در حالی که در قرآن آفرینش آسمان و زمین در شش روز آمده است. البته در میان خود محدثان هم در باره‌ی صحت و ضعف آن اختلافی جدی وجود دارد، از جمله بخاری آن را ضعیف شمرده است، اما بقیه آن را صحیح شمرده اند، و کسانی که آن را صحیح می‌شمارند با آنکه خودشان مخالف شدید تأویل هستند دست به تأویل آن زده اند تا تعارض آن با قرآن را به زعم خود برطرف کنند، مثلاً گفته اند منظور از نور در این جا نور طبیعی که از خورشید به زمین می‌رسد نیست، بلکه نور خیر و برکت و مانند اینهاست! علاوه بر ایراد‌های گذشته، یک ایراد عمده بر کار اهل حدیث این بود که روش آنان روشی ایدئولوژیک بوده است نه روش بیطرفی علمی، مانند یک حزب که با احزاب دیگر در خصومت قرار بگیرد، و این در نحوه‌ی برخورد با مخالفان فکری‌شان نمایان می‌شود. مهمترین مخالفان‌شان که بر روش آنان انتقاد داشتند اهل رأی و عقل‌گرایان مسلمان بودند، که در قسمت بعدی به آن می‌پردازم.

ادامه دارد..